

شناختِ بُنیادها و پیوندها

بهرام بیضایی

[پژوهش]

ریشه یابی درختِ کهن

۱۳۵ ص، رُقی (۱۴/۵ X ۲۱ سانتیمتر)، نرم جلد

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

تهران - ۱۳۸۳

بها: ۱۹۰۰ تومان

ما ایرانیان در نگاه داشت و بازشناختِ میراثِ فرهنگی مان ایستا و دیرجُنب و کم کار بوده ایم و هنوز هم با همه ی امکان های پژوهشی ی فراهم آمده در این روزگار، کارِ چندانی در این راستا نکرده ایم.

جای دریغ بسیارست که تنها بخش کوچکی از گنج شایگانِ مُرده ریگِ نیاکان مان به دورانِ ما رسیده و بیشترِ این بازمانده ها نیز تا کنون ناکاویده و ریشه ناشناخته مانده است. هرگاه کوشش های ستودنی ی دانشوران باختری در چند سده ی پشتِ سر و پژوهش های ارزنده ی شماری از ایرانیان در سده ی اخیر نبود، ما امروز از بزرگ ترین یادمان های اندیشگی و فرهنگی و هنری ی گذشتگان مان آگاهی ی درخوری نداشتیم.

اکنون متن های کم و بیش ویراسته ی پاره ای از اثرهای کهن را در دست داریم؛ اما تا کالبدشکافی و شناختِ بُنیادها و پیوندهای آن ها در پژوهش های فراگیر و سنجشی، هنوز راهِ درازی در پیش پای ماست.

پژوهنده‌ی این دفتر، بهرام بیضایی نویسنده و هنرمند نام‌آشنای نمایش و سینمای ایران، به گواهی یکایک نوشتارهایش، یکی از انگشت‌شمار دل‌سوزان‌راستین این فرهنگ است که همواره پویا و جویا و روی آور به بنیادها و سرچشمه‌هاست و ارج و پایگاه نهادها و اثرهای فرهنگی‌ی دیرینه را به منزله‌ی پشتوانه‌ی فرهنگ و ادب و هنر پیشرو امروز به خوبی می‌شناسد. او به درستی دریافته است که تا گنجینه‌ی دیرینه مان را آن گونه که باید و شاید نشناسیم و با نگاه انتقادی و جستارگر و شک‌ورز انسان فرهیخته‌ی این عصر ارزنیابیم، هرگونه ادعای امروزمین بودن و آینده‌سازی مان لاف و گزافی بیش نیست.

بیضایی دیرزمانی است که در کنار کارهای نمایشی و کارگردانی‌هایش، به پژوهش در متن‌های روایتی و داستانی و اسطوره‌گی‌ی ایرانیان و دیگر ملت‌ها نیز می‌پردازد و در این زمینه، اثرهای روشنگر و رهنمون و سزاواری پدیدآورده است. (برای آشنایی با کتاب شناخت برخی از این کارها --> باز بردهای نویسنده در پانوشت صفحه‌های همین کتاب.)

تازه‌ترین دستاورد او در این گستره، پژوهشی است در زمینه‌ی روایت‌های اژدهای خشک سالی و پهلوان-خدای باروری در اسطوره‌های کهن و حماسه‌ی ایران از یک سو و رشته‌داستان‌های بلندآوازه با همان بن‌مایه، یعنی هزار آفسان باستانی و دیگر دیسه یا بدیل آن هزار و یک شب در هزاره‌ی اخیر از سوی دیگر.

پژوهنده در کار خود دقت و موی شکافی‌ی بسیار به خرج داده و در گستره‌ای بزرگ از خاستگاه‌های ایرانی و جزایرانی به کاوش پرداخته و کوشیده است تا هیچ دقیقه و نکته‌ای را در رهنمونی‌ی خواننده به شناخت همه سویه‌ی درون‌مایه‌ی گفتارش فرونگذارد. بیشتر دریافت‌های وی و داده‌های کتابش، استوار بر پشتوانه‌های بااعتبارست و موردهایی نیز که انگاشت‌ها و برداشت‌های خود او سنجه‌ی داوری است، تکیه بر زمینه‌ی آزمون‌های نمایشی و آموخته‌های پژوهشی‌ی فراوان شمار وی دارد که هرچند هم نسبی باشد، تا حد زیادی اعتماد خواننده را به خود جلب می‌کند.

نویسنده در آغاز «پیشگفتار» این دفتر با فروتنی یک هنرمند و پژوهشگر فرهیخته می‌نویسد: «هدف من از سیاه کردن این چند برگ، این است که بگویم چرا تصوّر می‌کنم اسطوره‌ای هندو ایرانی سرچشمه‌ی داستان‌مادر یا داستان بنیادین هزار و یک شب است.» (ص ۷)

اما او به این «تصوّر» خرسند و خشنود نیست و به انگاشت و برداشت خود در پژوهش بسنده نمی‌کند؛ بلکه با عزمی راسخ و هم‌تیمی والا گام در راه می‌گذارد و در پرتو فروغ مشعل دانش و

جُستار در هزارتوهای اسطوره و حماسه و افسانه و فرهنگ توده، رازواره‌ها را جُزء به جُزء برمی‌رسد و با هم می‌سجد و ویژگی‌های جداگانه یا مشترک آن‌ها را می‌کاود تا بتواند به سرچشمه‌ی سرچشمه‌ها راه یابد و آنچه را که در درازنای هزاره‌ها در تاریکی و ناشناختگی مانده بوده است، تا اندازه‌ای که شدنی باشد، آفتابی کند.

پژوهشگر در این پویش و کوشش خود، نه تنها به اسطوره و حماسه‌ی ایران و آنچه در هزاره‌افسان فارسی میانه آمده بوده و گردانیده یا دیگر دیسه‌ای از آن با شاخ و برگ‌های افزوده در اَلْف لَيْلَة وَ لَيْلَة عربی و سپس در هزار و یک شب فارسی نو برج‌مانده است، رویکرد دارد؛ بلکه با شناخت بایستگی‌ی هرچه بیشتر این یادمان کهن هزاره‌ها تا وداها‌ی هندوان و اسطوره‌ها و افسانه‌های دیگر قوم‌های همسایه‌ی ایران باستان در میان رودان و نیز قوم‌های دورتر همچون یونانیان و رومیان پیش - می‌رود و می‌کوشد تا هیچ پیوند آشکار یا انگاشتنی در میان درون مایه‌های هم سرشت و هم بنیاد در این فرهنگ‌ها را نادیده و ناپژوهیده نگذارد.

کتاب پس از «پیشگفتار»، سه بخش را در بر می‌گیرد. نویسنده در نخستین بخش، نمادهای آژدهای خشک سالی را در ناهم‌سازی و ستیز با نمادهای پهلوان-خدای باروری در اسطوره‌های کهن و حماسه‌ی ایران به خواننده می‌شناساند و همه‌ی دیگر دیسه‌ی‌ها و کم‌رنگ و پُررنگ یا پنهان و آشکار شدن نقش ورزی‌های این نمادها را برمی‌رسد.

پژوهنده در بخش دوم به شناخت منش و کنش و ساز و کار نقش ورزی‌های رازآمیز سَنگَهَوَک و اَرَنَوَک در اسطوره و شهرناز و اَرَنَوَاز در حماسه می‌پردازد و آن دوگانه‌ها را کهن‌الگو یا سَرَنمون یا نمونه‌ی برین دوگانه‌ی شهرزاد و دین آزاد در هزار و یک شب می‌انگارد. او در این سنجش، اشاره به همانندی‌های کلی و نمایان را بسنده نمی‌داند؛ بلکه با درون‌بینی و جُزء نگری به همه‌ی ویژگی‌های آشکار و پنهان آنان می‌پردازد.

بیضایی در پی گیری‌ی پژوهش خود در این بخش، با ژرف نگری و موی شکافی به در سایه - گذاشته شده بودن و پوشیده ماندن نقش ورزی‌ی زنان که در اسطوره و حماسه، نماد ایزدبانوان باروری و زایش و شادخواری و کام جویی و کام روایی بوده‌اند، اشاره دارد و بر تأثیرگذاری‌ی نهادهای مردسالار کیش و فرمانروایی انگشت تأکید می‌گذارد و دژخویی و دژکرداری‌ی زیان‌بار زن ستیزی در فرهنگ ما را بیش از پیش آشکار می‌کند.

سومین بخش کتاب، ویژه‌ی جمع بندی‌ی برداشت‌ها و دریافت‌های پژوهنده و داده‌های دو بخش پیشین و سنجش سامانمند «همانندی‌ها و ناهمسانی‌ها» در میان دو گروه نقش ورزان

در اسطوره و حماسه از یک سو و در هزار افسان و هزار و یک شب از سوی دیگرست .
پژوهنده سرانجام با قید احتیاط و پائی بندی به شک ورزی ی دانشی و نسبی بودن برآیند
جُستارِ خویش ، به این نتیجه ی زیرکانه می رسد که:

« ... همانندی معنایی و زبانی اسطوره ی اژدهای خشکسالی در بیان حماسی اش [شاهنامه] و بیان روزمره اش [داستان بنیادین هزار افسان و هزار و یک شب] توضیح هم زیستی ناگزیر فرد است با قدرت و زندگی دوگانه ی زبردست که همه عمر در سایه ی تیغ با نمایش خاک ساری و کوچکی به کوشش خرد و بازی های ناگزیر آن ، در تعدیل بخشیدن به قدرت زبردست می کوشد: مردمان با دولت قاهر بی منطق؛ مغلوب با غالب؛ برده با ارباب و زن با مرد . و این ، منش و کنش درازمدت و تاریخی مردم ایران است که روزی رعیت و روزی موالی و روزی اُمّت و روزی ملّت و روزی خلق خوانده می شوند...» (ص ۱۱۸).

بدین سان ، کاروان این پژوهش ، گستره ی رازآمیز اسطوره و حماسه و افسانه را درمی نوردد و به عرصه ی واقعیت عینی ی زندگی واره ی تلخ و خشن مردمان در دوره های پسین تاریخی و عصر پُر از تنش و کابوس کنونی می رسد و پژوهنده با نکته سنجی ی تمام و دریافتی والا نشان می دهد که ریشه های «درخت کهن» (قوم ، ملّت ، مردم) در کجا بوده و از کجا به اکنون پیوسته است .



پایه و مایه ی پژوهشی و نیز ساختار زبانی و بیانی ی این اثر ، استوار و سزاوارست . با این حال ، گهگاه ناهم خوانی ها و ناروایی هایی در آن به چشم می خورد که هرگاه پیش از چاپ به کارگاه ویرایشی بایسته برده می شد ، برآیند کار بهتر از این که هست ، می بود .
در پی گیری ی این بررسی ، از پاره ای از این موردها یادخواهم کرد:
— «هفتخان» را که با همین نگاشت ترکیبی و پیوسته در ویراسته ترین چاپ شاهنامه (شاهنامه ، به کوشش جلال خالقی مطلق ، دفتر دوم ، ص ۲۱ و دفتر پنجم ، ص ۲۱۹) آمده و امروزه پذیرفته ی پژوهندگان دقیق است ، نادیده گرفته و همان «هفت خوان» مشهور و نادرست را به جای آن آورده اند (ص ۱۱).

— نام های دو برادر بزرگ تر فریدون را «کتایون [شاهنامه: کیانوش] و برمایون» نوشته اند (ص ۲۴). اما کیانوش در پاره ای از دست نوشت های شاهنامه تحریف «کتایونش» (کتایون + ش

ضمیر) و برمایون بدل نگاشتی از برمایه است (شاهنامه، همان، دفتر یکم، ص ۷۰ و ۷۲ و بُدْهَش، گزارش مهرداد بهار، ص ۱۵۰).

— دو ترکیب «ایزدبانو» و «بُعبانو» را به تناوب و حتّا در یک صفحه و سطرهای پی در پی به — منزله ی عنوانی برای اناهیتا به کار برده اند (ص ۲۶، ۴۹، ۵۹ و ۶۰). همچنین خُرداد و اَمِرَتات را «امشاسپندبانو» و سِنِت اَرَمِیتی (سپندارمذ) را — که هم تَرّاز آن هاست — «ایزدبانو» خوانده اند (ص ۶۱ و ۶۲).

— معنی ی نام اَبْتین پدر فریدون را «نیروی نهفته در آبها» نوشته اند (ص ۴۶). اما این واژه، دیگر دیسه ی اَثوین در اوستاست به معنی ی «از خاندان اَثویّه» که در پهلوی اَسپیان شده و در متن های عربی و فارسی به اَثفیان تبدیل گردیده است.

— درباره ی دو نام اوستایی ی سَنگَهوگ و اَرَنوگ، ریشه شناسی ی لغت نامه دهخدا که آورده اند، امروزه دَقّت پژوهشی ندارد. جا داشت که در این زمینه به پژوهش ارزنده ی بهمن سرکاراتی (شاهنامه - شناسی ۱، بُنیاد شاهنامه فردوسی - ۱۳۵۷) روی می آوردند.

— ریشه شناسی ی نام شهرزاد — که با قید «شاید» آورده اند — (ص ۸۸)، با بُنیادهای کهن و شناخته ی این ترکیب هم خوانی ندارد. «شهر» در این هم گُرد — به وارونه ی آنچه نوشته اند — هیچ پیوندی با «شهر» به معنی ی امروزینش ندارد؛ بلکه دیگر دیسه ی واژه ی اوستایی ی چیتر (در فارسی چهر) به معنی ی «نژاد و تبار» و زاد کوتاه کرده ی آزاد و بر روی هم به مفهوم «آزاده نژاد / از تبار آزادگان» است. همین ترکیب را در وصف هُمای دختر و همسر و جانشین بهمن اسفندیار، شهریار کیانی می بینیم که در شاهنامه، هُمای چهرآزاد خوانده شده است (شاهنامه، همان، دفتر پنجم، ص ۴۸۷) **Shaharzad** نام سوئیت زیبای ساخته ی ریمسکی کورساکف در زبان انگلیسی نیز به روشنی این ریشه شناسی (چهرآزاد -- چهرزاد -- شهرزاد) را نشان می دهد.

— بیتی ساختگی و افزوده بر پاره ای از دست نوشت های پسین شاهنامه، یعنی «زن و اژدها هر دو در خاک به! / زمین پاک از این هر دو ناپاک به!» به سبب شهرت زیاد و زبان زد بسیاری از کسان بودن، با اطمینان خاطر، از فردوسی و از زبان رستم در هنگامه ی تیغ کشیدن او یر سوداوه دانسته اند (ص ۹۹). اما این بیت شرم آور و گمراه کننده و جنجالی در هیچ یک از دست نوشت های کهن شاهنامه نیامده است و چاپ های مُل، مسکو و خالقی مطلق هم آن را نه در متن و نه در بدل نگاشت ها آورده اند. تنها در چاپ ترنر مکن (کلکته - ۱۸۲۹ م. / ۱۲۰۸ ش. ۰)

است که این انتسابِ دروغین به حماسه سرای بزرگ ایران داده شده و سپس بی هیچ پژوهش و دقتی از آن چاپ به چاپ دبیرسیاقی (علمی و ابن سینا، تهران - ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴) راه یافته است. در چاپِ پروخیم (ج ۳، ص ۵۵۱) این بیت را در پانوشت و در جزو بدل نگاشت ها می بینیم. جای بسی شگفتی است که پژوهنده با در دسترس داشتن شاهنامه، ویرایش خالقی مطلق (دفتر دوم) - که در ص ۱۱۸ کتاب خود بدان بازگرد داده است - به نبودن این بیت جعلی در داستان سیاوش در این چاپ (ص ۳۸۲) و نیز در دیگر چاپ های به نسبت معتبر پیشین بی اعتنا مانده و آن را بر- پایه ی زبان زده برخی از کسان و یا از چاپی که امروزه هیچ اعتبار دانشی و پژوهشی ندارد، برگرفته و در کتاب خود آورده و داستان تأسف آور «شاملو و شاهنامه» را به گونه ای تکرار کرده است! (برای شرح بیشتر در این زمینه --> جلیل دوستخواه: حماسه ی ایران، یادمانی از فراسوی هزاره ها، نشر آگه، تهران - ۱۳۸۰، صص ۲۵۳ - ۲۸۱).

جلیل دوستخواه

کانون پژوهشهای ایران شناختی

تانزویل، کوینزلند - استرالیا

مهرگان ۱۳۸۳

(6)

